

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکاتی در رابطه با شهادت امام صادق علیه السلام و ارتحال آیت الله العظمی فاضل لنکرانی رضوان الله تعالى عليه

این ایام مصادف است با شهادت رئیس مذهب حقه جعفریه اثنی عشریه امام صادق (علیه السلام) و همچنین بر حسب تاریخ شمسی بیست و ششم خرداد ماه مصادف با ارتحال مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی رضوان الله تعالى عليه است. در مورد امام صادق (علیه السلام) در حوزه‌های علمیه روزی نیست که در درس فقه یا سایر دروس نامی از امام صادق (علیه السلام) برده نشود یا روایتی از امام صادق (علیه السلام) خوانده نشود. چند نکته را در این رابطه عرض می‌کنم.

اولین نکته بر اساس حدیث ثقلین که شیعه و سنی روی آن اتفاق نظر دارند، عترت از نظر ثقل در کنار قرآن قرار گرفته، همان طوری که ثقل دین قرآن است، ثقل دین عترت هم هست و همان طوری که قرآن نور است عترت هم نور است، همان طوری که قرآن رحمت است عترت هم رحمت است، همان طوری که قرآن ذکر است اهل بیت (علیهم السلام) هم اهل ذکر هستند، «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^[1] همان طوری که قرآن وجوب تبعیت بر هر مسلمانی دارد ائمه معصومین (علیهم السلام) هم وجوب تبعیت دارند، این حدیث ثقلین بسیار حدیث پرمعنا و پرنتیجه‌ای است و حدیثی است که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند و این نتایج و این نکات را به خوبی از این حدیث ثقلین استفاده می‌کنیم.

مثلاً همان طوری که قرآن لا یأتیه الباطل، عترت هم همینطور است، در عترت ما یک لفظ و یک کلام که مصادق برای باطل باشد در تمام این انوار مقدسه حضرات معصومین (علیهم السلام) ملاحظه نمی‌کنیم، همان طوری که قرآن «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ»^[2] عترت هم همینطور است، همان طوری که قرآن یجری مجرى الشمس و القمر، عترت هم یجری مجرى الشمس و القمر است، یعنی حرف‌های اینها، دستورات اینها، احکام اینها کهنه نمی‌شود، این دستورات تا قیامت باقی است، یعنی ائمه معصومین (علیهم السلام) نیامدند یک حکمی برای یک زمان خاصی، برای مخاطب خاصی برای اینکه نیاز آن راوی خاص و سائل خاص را فقط برطرف کنند بیان فرموده باشند.

البته ما داریم قضایا و قضایایی که قضیه فی واقعه بوده اما بیش از 95 درصد از این روایاتی که امروز در اختیار ما هست هم حجّیت دارد، اینها هم تا قیامت اعتبار دارد و همان طوری که قرآن دارای محکم و متشابه است و ما باید متشابهات قرآن را به محکّمات قرآن برگردانیم روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) هم همینطور است، لذا یک فرد عادى با دیدن یک روایت در یک کتاب حدیث نمی‌تواند نتیجه بگیرد و استنباط کند چه بسا آن روایت از متشابهات باشد و باید به محکّمات برگردانده شود، همان طوری که قرآن عام و خاص دارد، روایات ائمه هم عام و خاص دارد، مطلق و مقید دارد. این نکته را می‌خواهم به عنوان نتیجه عرض کنم که همانطوری که قرآن لزوم تبعیت دارد و بشر باید برای سعادت و هدایت خودش به قرآن رجوع کند، یک کفه‌ی دیگر

رجوع به عترت و ائمه معصومین علیهم السلام است.

در کتاب القضاء وسائل الشیعه در ابواب صفات قاضی باب هفتم باب وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی المعصومین (علیهم السلام)، مرحوم صاحب وسائل بیش از 40 روایت نقل می‌کند که رجوع به معصومین در همه احکام واجب است، در برخی از این روایات این آیه شریفه «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» را مطرح می‌کند و ائمه می‌فرمایند نحن اهل الذکر و نحن المسئولون، مردم از ما باید سؤال کنند. آیا ائمه مسئول یعنی به عنوان اینکه از آنها سؤال شود در احکام فقط در زمان حیاتشان بودند؟ اگر در زمان حیات امام صادق کسی می‌آمد سؤال می‌کرد؛ یا اینکه نه، اگر همان سؤال برای بشر امروز هم هست جوابی که امام صادق (علیه السلام) داده همان جواب بشر امروز است و این مطلب بسیار مهمی است.

بشر و مخصوصاً مسلمانان و بالخصوص شیعه این را باید بدانند که برای احکام هیچ منبع دیگری وجود ندارد غیر از قرآن و عترت، البته قرآن و عترت راجع به عقل و راه‌های دیگری هم از آن می‌توانیم استفاده کنیم اما باید ببینیم قرآن و عترت چه می‌گوید؟ هیچ وقت در ذهن کسی نباید امروز یک اقتضاءات جدیدی در عالم به وجود آمده، این اقتضاءات جدید اقتضا می‌کند یک مطالبی برخلاف قرآن یا برخلاف روش ائمه معصومین به احکام آنها بیان کنیم، این مطلب مطلب درستی نیست. حالا این روایات را به همان باب هفتم مراجعه کنید که بسیار روایات مهم و پرمطلبی است.

در یک روایتی امام باقر به حکم بن عتیبه می‌فرماید «شَرَقًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ».^[3] این خیلی تعبیر مهمی است، اگر شرق بروید و غرب بروید علم صحیحی را پیدا نمی‌کنید مگر آن علمی که از ما اهل بیت خارج شده باشد. این حدیث 22 همین بابی است که عرض کردم. این روایات ابواب صفات قاضی بسیار مهم است، برای مسائل اعتقادی‌مان، برای مسائل احکام و فروع خیلی مهم است مخصوصاً برای اعتقادیات.

نکته دوم، به وسیله امام باقر و امام صادق علیهما السلام بنیان فقه نهاده شد، یعنی ما تا قبل از صادقین و باقرین علیهما السلام از فقه اصیل و واقعی، فقه ناب محمدی محروم بودیم، توسط این دو امام بنیان اصلی و اساسی فقه پایه‌گذاری شد و نشر علم و نشر فقه در ایام این دو امام بزرگوار شد، البته ما روایات تفسیری فراوانی هم از این دو امام بزرگوار داریم، روایات اعتقادی فراوانی داریم، روایات اخلاقی فراوان داریم، از این دو امام حدود 60 هزار روایت نقل شده، حالا آنکه به دست ما رسیده! ولی یک سؤال همیشه برای همه مطرح است که آیا این دو امام در مقام تشکیل حکومت اسلامی بودند یا نه؟

آیا می‌گفتند حاکم هر کسی می‌خواهد باشد باشد ما بحث فقهی و احکام و فروع را فقط مطرح کنیم؟ این چنین نیست، «ما منّا الا مسموم او مقتول»، هر امامی به دست حاکم آن زمان به شهادت رسیده، این شهادت بر اساس چه پایه‌ای بوده؟ وقتی آن حاکم احساس می‌کرد که زمینه برای پیروی مردم از این امام و از این فرزند رسول خدا فراهم است و اگر امام را از بین نبرد چه بسا خودش از بین خواهد رفت، دلیل بر این است که ائمه ما نسبت به مسئله حکومت بسیار توجه داشتند ولی توانایی و یاران آن چنانی نداشتند که بتوانند حکومت را در اختیار بگیرند.

حکومت بنی امیه و بنی العباس خیلی عجیب است، وقتی ما تاریخ را می‌بینیم، می‌بینیم اینها یکی از حرف‌های اصلی‌شان برای اینکه خودشان را بر مردم مسلط کنند این است که به مردم تحمیل می‌کردند که ما جانشین واقعی رسول خدا هستیم، اصلاً این را مطرح می‌کردند از بعد از پیامبر اکرم (ص) حکومت‌هایی که به وجود آمد این دو حکومت بنی امیه و بنی العباس یکی از افکار اصلی‌شان این بود که می‌گفتند ما جانشین رسول خدا هستیم، منصور دوانیقی وقتی که در مسند حکومت رسید خطاب به مردم خراسان می‌گفت: مردم خراسان خدا حق ما را ظاهر کرد، میراث ما از پیامبر را به ما بازگرداند و حق در جای خود قرار گرفت. بنی العباس این ادعا را داشتند آنها هم می‌گفتند بنی امیه غاصب بودند، صلاحیت حکومت نداشتند ولی آنها هم همین ادعا را داشتند، بر حسب آنچه که در مروج الذهب مسعودی آمده.

پس حکامی که در زمان صادقین و باقرین بودند اولاً خودشان را میراثدار واقعی حکومت پیامبر می‌دانستند یعنی مسلم پس یک امری مفروض بوده که باید میراثدار پیامبر بر مسند پیامبر برای حکومت بنشینند منتهی اینها به ناحق خودشان را میراثدار واقعی پیامبر برای مردم قلمداد می‌کردند.

نکته دیگر در این رابطه این است که وقتی ما مراجعه می‌کنیم به روش این حکام، این حکام بنی امیه و بنی العباس که حالا محققین می‌گویند ضربه‌ای که بنی العباس به اسلام زد به مراتب بیشتر از ضربه‌هایی بود که بنی امیه به اسلام وارد کرد، اینها راه‌های تشکیل حکومت برای ائمه را مسدود می‌کردند. پیروان ائمه را به قتل می‌رساندند و آن قضیه حجاج بن یوسف ثقفی که وقتی حاکم کوفه شد چقدر از شیعیان را به قتل رساند، یعنی از سیاست‌های اینها این بود که یاران ائمه و آنهایی که ممکن است از بازوان ائمه علیهم السلام باشند را به قتل می‌رساندند، نمی‌گذاشتند ائمه حکومت تشکیل بدهند.

حتی گاهی در بعضی از ملاقات‌ها خودشان به ائمه می‌گفتند شما میراثدار واقعی هستید ولی طمع و شهوت قدرت اجازه نمی‌داد که قدرت را به ائمه تحویل بدهند! هم اقرار می‌کردند به این که میراثدار واقعی ائمه هستند و هم این که عملاً یاران ائمه و آنهایی که ممکن بود به وسیله‌شان حکومت تشکیل شود از بین می‌بردند، این سیاست‌های اینها بود.

همین برخوردهایی که منصور دوانیقی مخصوصاً یک سال قبل از شهادت امام صادق که سال 148 هجری بود، در سال 147 منصور حج می‌رود و بعد از آن به مدینه می‌آید، امام صادق را احضار می‌کند آن جا ببینید چه مطالبی را منصور نسبت به امام صادق علیه السلام مطرح کرده است.

در کنار این مسائل این که غاصبانه در جایگاه حکومت نشستند و یاران ائمه را از بین بردند مذاهب باطله را ایجاد می‌کردند، از مذاهب انحرافی حمایت می‌کردند، البته در باطن حمایت می‌کردند و در ظاهر مخالفت می‌کردند! و این مذاهب در تحکیم قدرت اینها مؤثر بود، مثلاً اینها فکر معتزلی را تقویت می‌کردند از افکار مهم و بارز معتزله جواز تقدیم مفضول بر فاضل است، می‌گفتند هر کسی در رأس قدرت نشست تبعیت از او واجب است ولو علم نداشته باشد، ولو فاسق باشد، هر جور می‌خواهد باشد، این نظریه و این مبنای فکری حکومت غاصبانه و حکومت فاسد آن‌ها را مشروعیت می‌بخشید، یا سایر مذاهب که ائمه علیهم السلام یکی از کارهای اصلی‌شان مبارزه با این انحرافات فکری بود. غلات یک جوری ضربه زدند به مکتب شیعه که مورد لعن امام صادق علیه السلام قرار گرفتند.

البته آن غلاتی که در آن زمان بودند نه غلاتی که حالا در رجال بعداً یک طبقه دیگری هستند که به نظر ما آنها بی‌خود عنوان غلات را برایشان قرار دادند و محققین هم همین نظر را دارند، ولی غلاتی که ائمه را تا مرز خدایی می‌بردند و همین سبب می‌شد که حکام از این مسئله استفاده خودشان را کنند و بگویند ببینید اینها چنین ادعایی دارند و فقط خودشان را فرزند رسول الله نمی‌دانند بلکه ادعای خدایی دارند. امام صادق علیه السلام فرمود «لعن الله من قال فینا ما لا نقوله فی انفسنا».^[4] این گروه مورد لعن امام صادق علیه السلام قرار گرفت، غلات، معتزله، جبری‌ها، ائمه علیهم السلام با اینها مبارزه می‌کردند.

من معتقد هستم تا کسی تاریخ را نداند، ارزش این انقلابی که امروز به عنوان بزرگترین عنایت الهی در اختیار ما هست را نمی‌داند، شما ببینید در زمان ائمه معصومین، هیچ کدام موفق به تشکیل حکومت اسلامی نشدند، تا این اندازه که امام صادق به عمر بن حنظله نهی می‌کند از رجوع به قضا و سلطان بوده، ولی موفق نشدند که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند! اما این انقلاب به دست امام رضوان الله تعالی علیه و شاگردان ایشان که از برجستگان درجه اولشان مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه بود.

من این نکته را در بعضی از مصاحبه‌ها گفتم همان سال‌های 41 و 42 که امام زمزمه‌ی انقلاب را سر دادند، مرحوم والد ما می‌فرمودند ما از همان لحظات پشت سر امام، همراه امام، به عنوان خدمتگزار به امام بودیم، از همان لحظات فرمودند ما فکر

امام را با عمق جانمان پذیرفتیم، از همان لحظات فهمیدیم که امام یک فکر دیگری و یک هدف دیگری و یک آرمان دیگری دارد که اینجا خاطرات زیادی است که مجال نیست عرض کنم.

فرمودند از همان زمان ما پشت سر امام بودیم و تا روزهای آخر عمر این را می‌فرمودند که یک لحظه در حقانیت راه امام تردید نکردم، این خیلی مهم است. این استقامت در طریق، استقامت در انقلابی بودن، که رهبری معظم انقلاب هم روی آن تأکید دارند بسیار مسئله مهمی است. مثل استقامت در فقاقت، حالا اگر کسی یک روز بگوید فقه به درد می‌خورد و یک روز بگوید به درد نمی‌خورد و یک روز بگوید شد شد نشد نشد این به جایی نمی‌رسد.

در مسیر اجتهاد و فقاقت باید استقامت باشد، در مسیر انقلاب استقامت لازم است، آن افکار و اهداف امام را مثل مرحوم والد ما و سایر شاگردان امام فهمیدند، اینها مرجعیت امام را امضا کردند و همان امضا سبب زندان و تبعید و انواع تضییقات شد برای این دوازده نفر که حتماً دیدید، دوازده نفر حاضر شدند مرجعیت امام را امضا کنند، نه این‌که بیش از این نبود، پیش آقایان دیگر هم بردند، آقایانی که در همان زمان بودند اما یا از ترس (که عمدتاً همین بود) یا به خاطر جهات دیگر مرجعیت امام را امضا نکردند، در آن تاریخی که مرحوم والد ما به همراه یازده نفر دیگر مرجعیت امام را امضا کرد دیگران نبودند؟ بودند، من اطلاع دارم آن کسی که این نوشته را برد خدمت برخی دیگر از آقایان اما اختناق و ترس آنقدر شدید بود که جرأت نمی‌کردند، اما مرحوم والد ما با طیب خاطر آن چند سطر را نوشت و سه سال تبعید شد که چهار ماه و نیم به بندر لنگه تبعید شد که بسیار جای سختی برای زندگی بود ولی پذیرفتند و پای این مسئله ایستادند.

من یادم هست که مرحوم والد ما رضوان الله علیه شرح تحریر امام را در یزد شروع کردند، این قضیه را خوب یادم هست که ایشان تدریس شروع کردند، آن زمان سنّ شاید 11 یا 12 ساله بودم ایشان تدریس شروع شد که ساواک جلوی تدریس ایشان را گرفت و گفت حق ندارید تدریس کنید، آن زمان ایشان هم از اساتید برجسته حوزه قم بودند آنجا هم طلاب یزد از ایشان تقاضا کردند و ایشان شروع کردند که ساواک تعطیل کرد. تقریباً یک هفته از این قضیه گذشت یک روزی خدمتشان نشست بودم ایشان فرمودند خدا یک فکری را در ذهن من قرار داد و ان شاء الله می‌خواهم آن را عملی کنم منتهی به ما هم نفرمودند من می‌خواهم چکار کنم؟

دو سال و نیم ایشان در کتابخانه مرحوم وزیری یزد یک اتاقی در اختیارشان بود هر روز رأس ساعت هشت می‌رفت و دوازده می‌آمد خیلی منظم، شرح کتاب تحریر الوسيله را آنجا آغاز کردند، بعد از پیروزی انقلاب یا شاید هم قبل از پیروزی انقلاب از ایشان سؤال شده بود که چرا شرح تحریر را نوشتید؟ فرمودند آن زمان من فکر کردم به عنوان یک شاگرد امام چه خدمتی می‌توانم به این مرد کنم؟ آن زمان احتمال پیروزی انقلاب نبود! ولی این شاگرد برجسته امام برای آن اعتقادی که به امام داشت، فرمودند به ذهنم رسید که نام امام باید در حوزه‌ها زنده باشد، برای احیای نام امام این شرح تحریر را شروع کردم.

یک خاطره دیگری هم عرض کنم در همان زمان (قبل از تبعید) فرمودند من و مرحوم آقای منتظری و یکی دیگر از اساتید برجسته آن زمان قرار گذاشتیم که یک روز درس‌هایمان را (اینها درس پرجمعیتی داشتند) قرار گذاشتیم که یک روز درسهای حوزه را تماماً تعطیل کنیم برای تکریم امام، گفتیم چند سال است که امام را به نجف تبعید کردند و باید یادی از امام در حوزه علمیه باشد، مشورت کردیم و گفتیم برویم خدمت برخی از مراجع و بزرگان، فرمودند رفتیم جلسه‌ای گذاشتیم با بعضی از مراجع، آن مرجع که حالا به رحمت خدا رفته مخالفت کرد گفت حوزه را می‌خواهید از بین ببرید، در حوزه می‌خواهید آشوب کنید؟ و بعد ایشان گفتند ما از آن جلسه که بیرون آمدیم به آقای منتظری گفتم که فردا جای ماندن در قم نیست و خطر وجود دارد، ایشان گفت چطور؟ فرمودند من رفتم تهران برای مخفی شدن، چون می‌دانستم تبعات آن جلسه چیست؟ دنبال یک چنین قضیه ای هستند.

علی ای حال مرحوم والد ما در فهم راه امام و در تحکیم اندیشه‌های امام و در استمرار راه امام، حتی بعد از ارتحال امام واقعاً از محورها و از شخصیت‌های کلیدی و بسیار بزرگ بود، خدمات بسیار بزرگی را به انقلاب و حوزه کرد، این حوزه‌ای که امروز من و شما هستیم، ده سال در زمان اول انقلاب مسئولیت اصلی‌اش به دوش ایشان بود، ایشان چقدر برای نظم بخشی و این برنامه‌ها زحمت کشید که امروز تمام این تخصصی‌ها از دورانی است که ایشان مسئولیت حوزه را داشت، از جامعه مدرسین که ایشان ده سال ریاست جامعه مدرسین را داشت، دبیر شورای حوزه بود، جامعه الزهرا، طلاب غیر ایرانی، هر جای حوزه را نگاه می‌کردیم چهره اصلی‌اش ایشان بود، این طلاب غیر ایرانی که امروز به عنوان جامعه المصطفی تجلی پیدا کرده سال‌ها ایشان برای برنامه‌هایشان زحمت کشید، جامعه الزهرا، طلاب خواهران همینطور و قسمت‌های دیگری که وجود داشت.

یک شخصیت فعال و پرکار بود با انواع مریضی‌هایی که داشت، که عجیب این بود که یکی از آن کسالت‌ها اگر در انسان بود برای انسان عذر بود که هیچ کاری را نکند اما با انواع کسالت‌ها این خدمات را برای حوزه و برای انقلاب داشت. رضوان خدا بر امام بزرگوار، بر همه شاگردان ایشان، بر همه آن‌هایی که این انقلاب را فهمیدند، خدمت کردند و امروز در میان ما نیستند و امیدواریم که این انقلاب در حوزه و در کشور و در سطح جامعه بین الملل روز به روز درخشش بیشتر داشته باشد، حضور دقیق‌تر و عمیق‌تر داشته باشد و ما آثارش را هر چه بیشتر ببینیم و امیدواریم که امام صادق علیه السلام از ما طلبه‌ها و ما که ادعا داریم شاگردان امام صادق علیه السلام هستیم به احسن وجه ان شاء الله راضی باشد.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ نحل، 43.

[2] □ فصلت، 42.

[3] □ «و عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ شَرَفًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَاحِبًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.» وسائل الشيعة، ج 27، ص: 69.

[4] □ «و عن سعد عن محمد بن الحسين أو الحسن بن موسى عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان عن حدثه عن أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال: لعن الله من قال فينا ما لا نقوله في أنفسنا، و لعن الله من أزالنا عن العبودية لله الذي خلقنا.» إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج 5، ص: 402.